

سه گنزار در باب زیبایی



غولهای «دهانه اژدر» به گونه‌ای شبیه چهره انسانی هستند که تن ما را به لرزه می‌اندازند. خدای یونانی به صورتی شبیه چهره انسانی است که همه ما را تسکین می‌بخشد. اینها دو تقلید از طبیعتند. گول به گونه خودش نشان می‌دهد که جسم انسانی حیوان است؛ خدای یونانی به معنی جسم متفکر است. یکی ما را به حذر کردن از خویشتن دعوت می‌کند و به راستی باید حذر کرد؛ دیگری دعوت‌مان می‌کند که به خود اعتماد کنیم و به درستی باید به خود اعتماد کرد. اینها دو نمونه‌اند: یکی نمونه بیان ناسنجیده است و دیگری نمونه بیان سنجیده. در سوئی، جسم به حال خود رها شده و در سوی دیگر، با هنرها و ورزش مسخر شده است. از یکی روح جداست و با دیگری روح آشتی کرده است.

در نیمرخ حیوانی، چنان که هگل می‌گوید، دماغ در خدمت دهان است. این مجموعه دوگانه که کارش بو کشیدن، گرفتن و دریدن است، به عنوان نماینده جسم، پیش می‌آید، پیشانی و چشمها عقب می‌کشند. از سر ناشیگری نبوده است که پیکر تراشان عصر طلایی یونان برای خدایانشان چهره‌ای با دماغ آویخته از پیشانی و جدا از دهان انتخاب کرده‌اند. درباره دهان، همان

فیلسوف تذکر می‌دهد که دو حرکت می‌تواند در آن شکل بگیرد و تثبیت شود. حرکات زبان ملفوظ که ارادی هستند و حرکات دیگری که جرئت می‌کنم «امعانی» شان بخوانم. یا باید عکس‌العمل‌های امعاء و احشاء بر آن مسلط باشد، یا اعمال ورزشی. در واقع، چانه عقب‌کشیده و تقریباً لرزان و لب‌آویزان، آن‌ا شباهتی به جانوران را به ذهن می‌آورد و از اینجا نتیجه می‌گیرم که چانه متناسب، خوش‌ساخت و به تناسب قدرتش عضلانی، نشانه روح حاکم است. آنچه در دهان غیراسکلتی است به سوی سرمشق پهلوانی تمایل دارد. از اینرو شکل معنی‌دار دهان همیشه با چانه‌ای هرکولی تقویت می‌شود. عمیق‌ترین دوستی‌ها که قصد یاد دادن دارد، با قدرت همراه است. برق چشمها، زبان روح، روح زندانی، گوشتی در این قالبهای قوی نابجا می‌افتد. همچنین هر گونه ادب و نزاکت، آن نشانه‌های مبهمی را که نگاه سنگ یا آهو به اسراف بیرون می‌ریزد، تعدیل می‌کند. بدینسان، پهلوان مرمین به درسهای گنگش عمق بیشتری می‌دهد.

مرید پاسخ می‌دهد که من دلم می‌خواهد چنین باشد. اما اگر من با دماغ کوتاه و پهن و چانه تورفته به دنیا آمده باشم چه کار می‌توانم کرد؟ در پاسخ او باید بگویم که چهره‌ای با طراحی درست پیوسته، بیشتر از آنچه در نظر اول تصور می‌رود، به اندازه‌های مناسب نزدیکتر است. سبب این است که حرکات، نشانه‌ها و اداها، خیلی بیشتر از اشکال جلب نظر می‌کنند. و از همینجا است که کاریکاتور با تثبیت حرکت در اشکال، نتایجی را که می‌خواهد می‌گیرد. اما این را هم باید گفت که انسان وقتی بر چهره خویشتن مسلط نیست، و نیز وقتی که حرص، طنن، یا خشونت روی یک قالب منظم نقش می‌بندد، به راحتی کاریکاتوری از خودش ارائه می‌دهد. پس شکل یونانی را باید مسلط بر حرکات تلقی کرد. و بدینسان انسان دیگری ظاهر می‌شود که انسان حقیقی است. ضمناً گمان می‌کنم که ورزش متناسب با مدل انسانی، همیشه می‌تواند تا حدی خود شکل را تغییر دهد. و این تغییر برای التیام بخشیدن کافی است. اما من خیلی‌ها را می‌بینم که گول چهره خودشان را می‌خورند.



در باب استعاره

استعاره بسیار قدیمی‌تر از تشبیه است. در وهله اول می‌توان با تصور این که هومر و تشبیه‌های معروف او در سراغاز تاریخ بشری قرار دارند، عکس این اندیشید و گفت که استعاره، تشبیه کوتاه‌شده است. مانند این که کسی بگوید: «سیلاب فصاحت» و دو طرف قضیه را به طور جداگانه و موازی هم گسترش ندهد و نگوید: «چنان فصاحتی ... که مانند سیلاب بود.» من هم

زمانی که دلم می‌خواست دربارهٔ استعاره چیزی بنویسم، همین عقیده را داشتم. زیرا هنوز یاد نگرفته بودم که باز هم عقب‌تر نگاه کنم. باری، آن سوی هومر، دنیای فشرده‌ای از انسانها وجود دارد که به زبان افسانه و ضرب‌المثل و حکایت و پیکره و معبد سخن می‌گویند و پیوسته به طور استعاری.

مثلاً ضرب‌المثل‌های حقیقی همیشه استعاره هستند. تشبیه فقط خلاصه نشده، بلکه یکی از دو طرف قضیه حذف شده است: «هر کسی گلیم خودش را از آب بیرون بکشد.» برخی از تمثیل‌ها همین حالت را دارند، یعنی اندیشه در آنها در قالب اشیاء بیان می‌شود؛ بدون هیچ توضیحی. حکایت قورباغه‌هائی که شاه می‌خواهد از این نوع است، با این تفاوت که در همهٔ حکایت‌ها، به نوعی در پایان مطلب، گمان می‌کنم که یک نحوی، نتیجه‌های اخلاقی نوشته است. به همین ترتیب است که خواسته‌ایم به بعضی از سونات‌های بتهوون عتوانی بدهیم. اما بنا به کاربرد قدیمی، هرگز اندیشه در کنار تصویر قرار ندارد، بلکه بیشتر در خود تصویر است و از آن جدا نمی‌شود. تمثیل‌های انجیلی اغلب نشان از نحویان دارند و به صورت تشبیه بسط داده می‌شوند. بعضی هم مثل «ابوالهول»، سبکی قدیمی‌تر و ارجمندتر دارند. مانند درخت انجیری که نفرین شد، چون انجیر نداشت و «و حال آن که فصل انجیر نبود.»^۱ من گمان می‌کنم که این معما را دریافته‌ام. اما عجله‌ای ندارم که شرح دهم. طبعاً در اینجا هم مانند ضرب‌المثل‌ها چند معنی وجود دارد. و این خطر هست که اگر انسان آن چیزی را که می‌بیند نپذیرد، مفهومی را که هنوز دریافته است ضایع کند.

پذیرفتنی است که نشانه‌های قدیمی‌تری کلامند و در نتیجه استعاری. یا بهتر بگوییم آنها، ناخواسته استعاری هستند. مثلاً گور در زمانهای قدیم فقط توده‌ای سنگ بود که جسد را از حملهٔ گرگها در امان می‌داشت. مرده هر چه دوستان بیشتری داشت تودهٔ سنگش بزرگ‌تر بود. نخستین هرما بدینسان ایجاد شدند. و طبعاً سنگینی و شکل سنگها، فکر اولیهٔ این اشکال صاف و براق را ایجاد کردند که محبت دوستان به انجامش رساند. اما انجام یافته یا نیافته، این گورها بلافاصله نشانه‌های قدرت به حساب آمدند. آن حروف نگارش که در میان قدیمی‌ترین حروف قرار دارند، پیش از آن که خواندنشان را بدانند، نوشته شدند. اما هر بار که کسی سعی می‌کرد بخواندشان، اندیشهٔ تازه‌ای همراه مرده در آنجا مدفون می‌شد. بدینسان، آئینی به وجود می‌آمد که نتیجهٔ آن در آینده، مذهبی بود که گورها را ویران می‌کند و با کشف اندیشه از درون آنها، گمان می‌کند که روح را کشف کرده است. بدینسان، استعاره مانند «عنقا» از خاکسترهای خودش برمی‌خیزد.

مارسل پروست

گفتن این که رمان خوب چیست آسان نیست. در عوض، رمانهای بد تقریباً همه یک جورند: مثل اشیائی که انگار از قالب بیرون آمده‌اند. در این رمانها همه چیز برای خوشایند بودن، شگفت‌زده کردن و تأثیر گذاشتن گردآوری شده است. تابلوهای آداب و اعمال هستند، رفتارها، حرکات، لباسها، رنگ و شکل مکانها، لهجه‌ها، تعبیرهای فاضل مآبانه. هیچ چیزی ظهور نمی‌کند. دنیای تصویرهای خیالی است و تصویر خیالی هیچ نیست.

اما اینک بچه‌ای که به دنیا آمده و نیامده است. پیوسته مانند بچه «ساریق»^۱ به دامن مادرش برمی‌گردد. پدر و مادر عزیزش او را می‌پوشانند و تر و خشکش می‌کنند. آدمها و اشیاء را از پنجره اتاقش مانند سایه‌ها می‌بیند. درباره کلمات، نخست بر حسب قانون طفولیت تأمل می‌کند. اندیشه‌اش را از خدایان کانون خانواده می‌گیرد. تنها این دنیای نزدیک را به تصور می‌آورد و هرگز چیز دیگری را تصور نخواهد کرد. همه چیز را از خلال این محیط سیال کشف می‌کند، مانند نقاشانی که اشیاء را در آئینه سیاه می‌نگرند تا اولین جلوه آنها را باز یابند. اما بی هیچ تصنعی، و با لطافت کوردکانه. با اینهمه، این مقایسه‌ای که از نقاشی برگرفته شده است، می‌تواند حالی کند که استعاره چیست و نقاشی کردن با استعاره یعنی چه؟ زیرا نقاش منظره، برای این که فاصله اشیاء، افق، دریا و آسمان را نشان دهد، باید آنها را به نیثائی رنگی، بدون هیچ فاصله‌ای تقلیل دهد. بدینسان شاعر ما، نخست - اشیاء و آدمها را منقوش بر روی پوست تخم‌مرغ خانواده می‌بیند. این حقیقت بلافصل، در عین حال مقلوب، در عین حال مدهش، ناشی از همین است که با وجود این، با کمال امانت استنساخ شده است، همانطور که نقاش ژاپونی ماهی یا پرنده‌ای را استنساخ می‌کند. اینک ما با اولین بیداری و اولین زایش دنیا روبرو هستیم. بازگشت دوران آباء الاولین است.

استعاره در حالت تکون، مربوط به آن دوران اندیشه است که تصورات - که همه از احوال انسانی گرفته شده‌اند - اشیاء خارجی را بر حسب روابط خانوادگی و سیاسی تعیین می‌بخشند. از یک سو، اولین ظاهر شیئی حفظ شده است، زیرا تصور عملی و تصور صنعتگر است که این ظاهر را تغییر می‌دهد. از سوی دیگر این ظواهر مستقیماً بیانگر عواطفند. هر غولی زبان و نماد است. و

چنین است عصر شاعر. و به هیچوجه نباید گفت که شاعر در این امر مقلد نقاش است. اما شاید بهتر است بگوئیم که نقاش چیزی از شعر اولیه را باز می‌یابد. بدینسان رمان‌نویس بد تابلوهائی رقم می‌زند. کار بیهوده‌ای که مخیله نمی‌تواند دنبال کند. اما در عوض، شاعر از طریق حقیقت عواطف، دنیا را به سطح ظواهر پائین می‌آورد و از همه این چیزهائی که ما را احاطه کرده است، جلوه و شبیحی می‌سازد. عصر جادو، تا آنجا که بتوان شرح داد، چنین چیزی است و در آن خود دنیا است که ظاهر می‌شود. در نظر یک نسل فعال و پیشرفته، دنیا دیگر ظاهر نمی‌شود، بلکه هست. از اینرو خیالیافیهای ما بی‌رتمق است. اساطیر ما برونی و رنگارنگ است. اما در اینجا اساطیر فعال است و دنیا را کشف می‌کند. گمان می‌کنم که خواننده از خلال این سطور آشفته، نقاش ناخوشایند «سوان» ها و «شارلوس» ها را - که ماها در نظر او گیاهان و ماهیان و اشکال دیگر هستیم - بازشناخته باشد. ناخوشایند، اما توانا!

۱ - Sarigue، به انگلیسی Possum یا Opossum، جانوری کیسه‌دار و دم‌بلند که بچه‌های خود را به دم او می‌پیچانند و در مواقع خطر با یک حرکت دم مادر، همه بر پشت او سوار می‌شوند.



خواننده گرامی، مشترک عزیز

مخارج سنگین مجله فقط از محل تکفروشی و حق اشتراک مشترکان تأمین می‌شود. کلک انتظار دارد در صورتی که آن را می‌پسندید و ماندگاری آن را برای فرهنگ و زبان فارسی مفید می‌دانید ما را یاری دهید. همانطور که بارها نوشته‌ایم، در صورت ازدیاد تعداد مشترکان، مجله دوام می‌یابد و به راه فرهنگی خود ادامه می‌دهد. کلک مرهون محبت کسانی است که تاکنون بی‌درخواست ما مشترکانی معرفی کرده‌اند.